

تابلوهای انحرافی در پیچ‌های تاریخی

علیرضا فرهادی

انشعاب و انحراف‌های فراوانی را شاهد هستیم که با اختلاف کمی از مسیر اصلی، از ناکجاآبادهایی سردرآوردند که بسیاری از آن‌ها تاکنون ادامه دارد. از شیعیان اسماعیلیه و بهائیت تا سلفی‌ها و وهابیت که به خون‌ریزی میان مسلمانان مشغول هستند و آتش خانه مسلمانان و همدست دشمنان اسلام شده‌اند.

اکنون با گذشت افزون بر ۱۴ قرن از پیدایش اسلام و بعد از آغاز نهضت انقلاب اسلامی ایران که باعث زنده کردن روح اسلام در بین مسلمانان شده، جریان باطل می‌کوشد مدل‌هایی بی‌خطر و خنثی را از اسلام ارائه کند تا در غالب کردن فرهنگ دلخواه خود، مزاحمت چندانی پیش‌رو نداشته باشد.

اگر انقلاب اسلامی ایران را به حق، رهبر موج جدید اسلام‌گرایی و انقلاب‌های اسلامی در جهان تصور کنیم، غرب و امریکا محور مبارزه با این جریان به شمار می‌آیند که از هیچ خیابانی دریغ نکرده‌اند. یکی از مهم‌ترین راهکارهای مبارزه نرم جبهه استکبار، ایجاد انشعاب‌های موازی برای جریان انقلاب اسلامی است.

استکبار از تولید جریان‌های موازی در دو مرحله سود می‌برد. در مرحله نخست، قسمتی هرچند کوچک از جامعه انقلابی

مشاهده کنیم: «پولس» که تحت تأثیر جریان غالب چندخدایی و شرک اروپا قرار گرفته بود، نتوانست در مقابل خدایان اسطوره‌ای رم و یونان مقاومت کند؛ از این رو پیامبر خود را فرزند خدا خواند و توحید مسیحیت را وانهاد تا شرک خلاف عقل تثلیث را گسترش دهد. همین انحراف و انشعاب را می‌توان در نهضت پیامبری حضرت موسی (ع) و حرکت مشرکانه سامری و فتنه گوساله نیز مشاهده کرد. انشعاب و ایجاد جریان‌های موازی را در صدر اسلام هم مشاهده می‌کنیم. زمانی که اعراب بعد از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) در سقیفه بنی‌ساعده کنار هم نشستند تا خلیفه‌ای برای مسلمانان تعیین کنند، این تخلف بزرگ از دستور صریح پیامبر (ص) صورت گرفت.

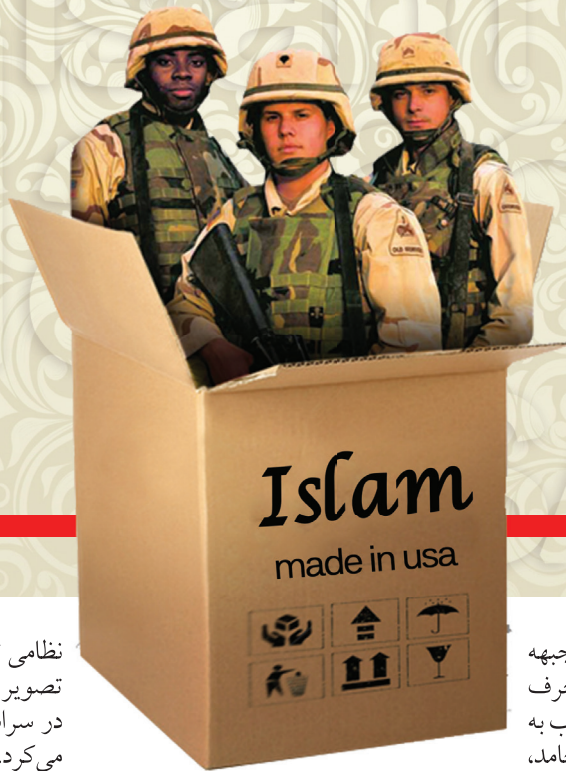
اکثریت اعراب حجاز که هنوز نتوانسته بودند تغییر هویت دهند و فرصت کافی برای آموزش معارف الهی نداشتند، بعد از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) با انحراف سران قبایل خود، در ماجرای سقیفه، چشم و گوش بسته، پیروی از دستورات پیامبر اسلام (ص) را رها کردند و از ولایت اهل بیت (ع) فاصله گرفتند. در طول این ۱۴ قرن از پیدایش اسلام؛

براساس شواهد تاریخی، پس از هر حرکت الهی از جانب پیامبران و اولیای خدا، جریان باطل در هر زمانه‌ای به انکار و مبارزه مستقیم پرداخته و در این مبارزه از همه ابزارها استفاده کرده است؛ از تهدید و جنگ گرفته تا تحریم و فشارهای اقتصادی و اجتماعی.

بزرگ‌ترین نهضت‌های الهی به پرچمداری پیامبران بزرگ شکل گرفته و آن‌ها با دشواری‌های طاقت‌فرسا دعوت حق را انتشار داده‌اند. این نهضت‌ها هنگامی که به جریان اجتماعی بزرگ و حرکت قابل تکیه تبدیل شدند و از نظر قدرت به ثبات نسبی رسیدند، به تأسیس حکومت و اجرای قوانین الهی پرداختند. اما طرف دیگر این منازعه تاریخی نیز هیچ‌گاه آرام نگرفت. جبهه طاغوت هرگاه از مبارزه سخت و جنگ و کشتار ناامید شد، به ظاهر دست تسلیم را بالا برد و در پس‌خانه به برنامه‌ریزی برای انحراف حرکت شتابان جریان حق پرداخت.

نتیجه انحراف آلوده به نژادپرستی بعضی از علمای بنی‌اسرائیل را در کینه تاریخی یهودیان نسبت به مسیحیان و مسلمانان دیده‌ایم. این‌گونه انحراف را در جریان دعوت حضرت عیسی (ع) نیز می‌توانیم

انشعاب و ایجاد جریان‌های موازی را در صدر اسلام هم مشاهده می‌کنیم. زمانی که اعراب بعد از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) در سقیفه بنی‌ساعده کنار هم نشستند تا خلیفه‌ای برای مسلمانان تعیین کنند، این تخلف بزرگ از دستور صریح پیامبر (ص) صورت گرفت.



نظامی تهدید می‌شود. از سوی دیگر با به تصویر کشاندن خشونت اسلام طالبانی در سراسر دنیا، نهایت استفاده تبلیغاتی را می‌کرد. این استفاده تبلیغاتی هر زمان که به شوک و تجدید حیات نیاز داشت، یک حمله تروریستی به منافع امریکا، خوراک رسانه‌های اسلام‌ستیز را به خوبی تأمین می‌کرد.

مردم دنیا فراموش نکرده‌اند که ایالات متحده به صراحت از گروه‌های موسوم به القاعده دفاع می‌کرد؛ همین موضعی که نسبت به گروه‌های مسلح القاعده و سلفی‌های درگیر در سوریه دارد.

هنوز هم کسی به صورت شفاف، از معادله دولت امریکا با متحد دیرینه‌اش عربستان (حامی رسمی القاعده و طالبان) و نیز گروه‌های تروریستی القاعده فعال در عراق، یمن، افغانستان، سوریه و... سر در نیاورده است. دولت امریکا هم هیچ‌گاه موضعی شفاف درباره این گروه‌های تروریستی اعلام نکرده است.

جریان‌های منحرف در داخل نظام جمهوری اسلامی نیز به مرور شکل می‌گرفتند که از آن جمله می‌توان به گروه‌های فرقان و مجاهدین خلق و باند مهدی هاشمی اشاره کرد.

آن‌ها با نگاه‌های شخصی و متحجرانه به متون دینی یا التقاط با ایدئولوژی‌های الحادی، ضربه‌هایی جبران‌ناپذیر به پیکره انقلاب اسلامی وارد آوردند. ترور تنوریسین‌های جمهوری اسلامی که ستون‌های خیمه انقلاب بودند، یکی از ابعاد این ضربه‌ها به شمار می‌آید.

افغانستان را تصرف و بعد از مدتی، اعلام استقلال کنند.

کشتارهای وحشیانه این گروه هرگز دولت‌های غربی را به واکنش و انداخت؛ چرا که قربانیان اصلی این کشتارها، شیعیان و برخی از مجاهدان اهل تسنن غرب‌ستیز بودند. نادیده گرفته شدن جنایت‌های طالبان توسط دولت‌های قدرتمند غربی و حمایت‌های بی‌شائبه عربستان، پاکستان و امارات متحده عربی باعث شد دولت وقت افغانستان سقوط کند و دولت «امارات اسلامی افغانستان» توسط طالبان تأسیس شود. آن‌ها قوانین سلفی‌گری و گرایش‌های وهابی را به عنوان اسلام مطرح و واجب الاطاعه کردند. به ملامعمر، «امیر المؤمنین!» می‌گفتند و مردم را به زور اسلحه و ادار به تعطیلی بازار برای اقامه نماز جماعت می‌کردند. مدل حکومت‌داری و قوانین طالبان، ویتترین بسیار مناسبی برای معرفی به افکار عمومی دنیا بود. این ویتترین ضد انسانی، نمایی از اسلام معرفی می‌شد و طالبان نیز به عنوان مسلمانان بنیادگرا در کنار انقلاب اسلامی ایران نام برده می‌شدند.

آمریکا به خوبی از اسلام طالبانی استفاده کرده بود. از یک سو به واسطه تسلط طالبان بر افغانستان، شیعیان این کشور سرکوب می‌شدند و ایران به حمله

را که جزو پشتوانه و نیروی این جبهه محسوب می‌شود، از مسیر انقلاب منحرف می‌کند و در مرحله دوم، اگر این انشعاب به پیدایش یک فرقه یا گروه خطرناک بینجامد، می‌تواند به کمک ابزار رسانه‌ای بسیار قوی خود، این شعبه تقلبی را به عنوان نسخه اصل معرفی و گرایش به سمت جبهه حق را کند و ضعیف کند.

امروزه گسترش اسلام در سطح اروپا و امریکا رو به افزایش است و قرآن یکی از پر فروش‌ترین کتاب‌های چاپ‌شده در ایالات متحده به شمار می‌آید؛ در همین حال برای درگیر کردن مسلمانان به خود و جلوگیری از گسترش اسلام به حمایت از گروه‌ها و جریان‌های ساختگی موازی با اسلام حقیقی پرداخته می‌شود.

مفاهیم و عباراتی همچون اسلام طالبانی، اسلام آمریکایی، اسلام سکولار، عرفان‌های نوظهور، اسلام ناب محمدی و... را بارها شنیده‌ایم. اما بهتر است نگاهی به علت پیدایش و هدف حمایت غرب از برخی از این گروه‌ها و تلاش برای نابودی برخی دیگر بیندازیم.

اسلام طالبانی و القاعده

اوایل دهه ۹۰ میلادی و بعد از خروج نیروهای کمونیست شوروی از افغانستان و اوج درگیری‌های داخلی در این کشور، تعداد بسیاری از طلاب علوم دینی مهاجر افغانی، پاکستانی و عرب که دارای گرایش‌های وهابی بودند، با حمایت عربستان و پاکستان وارد افغانستان شدند و در صدد تصرف افغانستان برآمدند. آن‌ها پس از مدتی توانستند بیش تر مناطق



اسلام امریکایی و سکولار

جبهه استکبار از یک سو به تصویر طالبان برای دفع اقبال عمومی مردم دنیا نسبت به اسلام و از سوی دیگر به ابزاری برای جذب مسلمانان به جبهه خود نیاز داشت. این مدل از جریان‌سازی موازی، بیش‌تر به عهده روشنفکران و محافل دانشگاهی در غرب گذاشته شد.

این محافل با جذب نخبگان جوامع مسلمان و تربیت و تعلیم آنان به وسیله منابع علمی غربی که بر مبنای انسان‌گرایی تألیف و تولید شده است، به مرور فرقه‌ای نسبتاً پرجمعیت را به نام روشنفکران دینی بنا نهادند که برخلاف نامشان، نه تنها روشنفکرانه و نقادانه به مبانی علوم انسانی غرب نگاه نمی‌کردند بلکه کاملاً مقلدانه تمام مبانی اوماننیستی غربی را به عنوان پیش‌فرض می‌پذیرفتند و سپس با در دست داشتن آن عیار، به سراغ نقادی دین و مفاهیم دینی می‌رفتند!

این مدل از نقادی که عیار سنجش مفاهیم اسلامی را قوانین اوماننیستی غربی تعریف می‌کردند، موجب شد تا به پیروی از این جماعت تحصیل‌کرده، سبکی از زندگی سکولار برای جوامع مسلمان شکل گیرد؛ سبکی که فقط پوسته‌ای از اسلام را به همراه داشت و آن را در حالت‌های معنوی و احکام شخصیه، خلاصه و حق هرگونه واکنش اجتماعی اسلام‌گرایانه را ممنوع می‌کرد. این تفکر، حتی حج - بزرگ‌ترین تجمع مسلمان در سراسر دنیا - را به مراسمی سمبلیک تقلیل داده، روح اتحاد و حمایت از دیگر مسلمانان را با انگ "نطهیر حج از سیاست" منکوب می‌کند.

روشنفکر نمایان، اساس‌گسترش و مهم‌ترین ابزار معرفی اسلام - امر به معروف و نهی از منکر - را از میان برداشتند تا دیگر از این راه معارف اسلامی ترویج نشود و انگیزه‌ای برای تبلیغ باقی نماند. از سوی دیگر ظلم‌ستیزی هم که مهم‌ترین مشکل غرب و استکبار با جبهه اسلام بود با حذف نهی از منکر، در عمل مرتفع می‌شد.

متأسفانه جبهه استکبار در این زمینه موفقیت چشمگیری به دست آورده و در جوامع اسلامی جمعیتی به نام مسلمانان سکولار، چه در قشر فرهیخته و چه در میان عوام جامعه پدید آمده است. این قشر که اغلب در طبقات متوسط به بالای درآمدی حضور دارند، منشأ بسیاری از تحولات اجتماعی و فرهنگی در سطح جوامع اسلامی هستند و ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. آنچه به صورت جریان روشنفکری در ایران وجود دارد و در میان نخبگان دانشگاهی ما نفوذ بسیاری پیدا کرده، جزو همین جریان موازی سکولار است. جبهه غرب در بدنه روشنفکران و اساتید دانشگاهی ایران توانسته به موفقیت‌هایی نسبی دست یابد و آثار عینی آن هم با مصادیقی همچون تهاجم فرهنگی، رواج مصرف‌گرایی، رفاه‌زدگی و تجمل‌گرایی، سبک‌زندگی غربی و بی‌قیدی نسبت به اعتقادات در بین طبقات ثروتمند و روشنفکر به چشم می‌آید. همه این عوارض، ناشی از تلاش جریان موازی سکولار برای یارگیری از میان جبهه رقیب است؛ رقیبی که تنها ۳۴ سال از عمرش می‌گذرد اما توانسته است به راحتی پایه‌های تمدن سیصدساله مدرنیته را بلرزاند.

عرفان‌های نوظهور

نیاز به معنویت در میان بشر از ابتدا تاکنون، بسیار پررنگ و مهم بوده است؛ به گونه‌ای که حتی در قلب ایالات متحده امریکا به عنوان رهبر جریان «انسان‌محوری مدرن»، کاندیدای ریاست جمهوری برای کسب رأی بیش‌تر باید با مواضع دینی و معنوی وارد انتخابات شود.

از بوش پدر گرفته که کافران و بی‌خدایان را شهروند امریکایی نمی‌دانست تا بوش پسر که خود را سرباز مسیح (ع) معرفی می‌کرد و باراک اوباما که خود را دوست تمام ادیان و یک مسیحی تمام‌عیار معرفی می‌کند، همگی برای کسب آرای مردم‌شان نیازمند تظاهر به معنویت هستند. این مواضع به صراحت از حضور پررنگ معنویت در جوامع بشری حکایت دارد. اما مهم‌ترین

نکته، نوع معنویت در این جوامع است. تا نیم قرن پیش، معنویت و دین از سوی دانشگاهیان و متفکران علم‌زده به شدت انکار می‌شد و تمام تلاش آن‌ها در راستای به حاشیه کشاندن معنویت و دین بود. تدین در جوامع علمی، نوعی حماقت و عقب‌ماندگی دانسته و ندای «دین و علم را با هم چه کار» سر داده می‌شد.

اما مدت‌هاست که حتی در مجامع آکادمی هم، دین به عنوان یک نیاز بشر مورد توجه و احترام است و گزاره‌های دینی مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌گیرند تا علت این همه تأثیر دین و معنویت بر انسان و نیاز متقابل و همیشگی انسان به دین روشن شود. به عبارت دیگر، قریب به چهار دهه است که طبقه متفکران و نخبگان جریان لیبرال، موجودیت و گستردگی و حق داشتن دین و معنویت برای انسان را به رسمیت شناخته‌اند و دیگر آن را مایه عقب‌ماندگی نمی‌دانند؛ بلکه به عکس، به دنبال همراه کردن معنویت با تفکر و فرهنگ مدرنیته هستند تا شاید از این راه بتوانند افسار کنترل بر گردن دین و معنویت زبند و مشکل‌دیرینه خود را با دین برطرف کنند؛ چرا که دین را بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی بشر یافته‌اند.

یکی از روش‌های همراه کردن انسان‌های معنوی با فرهنگ غالب جبهه استکبار، تولید معنویت‌های بی‌خطر برای آنان است. به عبارت دیگر، تغییر و تحول در یک معنویت کهن بسیار سخت‌تر از تولید معنویت جدید با استانداردهای غربی است. بشر قرن بیست و یکم بسیار بیش‌تر از بشر قرن بیستم و نوزدهم نیازمند معنویت شده است و به شکلی سیری ناپذیر به دنبال گمشده خود می‌گردد. هرچقدر انسان غربی در قرن گذشته مدهوش جادوی توسعه و جهش‌های صنعتی و علمی شده بود، اکنون فارغ از جادوگری ماشین مدرنیته به دنبال رفع نیاز فردی و فطری خود است؛ چرا که پاسخ پرسش‌ها و آغوش گرم آرامش را نه در کار و درآمد و ثروت یافته، نه در مصرف

اگر انقلاب اسلامی ایران را به حق، رهبر موج جدید اسلام‌گرایی و انقلاب‌های اسلامی در جهان تصور کنیم، غرب و امریکا محور مبارزه با این جریان به‌شمار می‌آیند که از هیچ خباثتی دریغ نکرده‌اند. یکی از مهم‌ترین راهکارهای مبارزه نرم جبهه استکبار، ایجاد انشعاب‌های موازی برای جریان انقلاب اسلامی است.

باشد و در مقابل، نیروهای القاعده از شدت تنفر اجتماعی که نسبت به ایشان در میان مردم حکمفرماست، نتوانند دعوت و همایش عمومی داشته باشند. وهابیت به جای ایستادن در مقابل دشمن حربی، به مبارزه با کسانی می‌پردازد که در بدترین حالت، جزو مخالفان این تفکر هستند. این فرقه ساختگی، حاضر است برای از بین بردن جریان حامی شیعه در سوریه دست در دست رژیم صهیونیستی قرار دهد و در این موضع با اسرائیل هم‌رأی و هم‌رزم شود.

زمانی که دشمن درجه یک اسلام به جای مقابله با وهابیت، در کنار آن ایستاده است، دیگر نمی‌توان وهابیت را گروهی مسلمان و ضد اسرائیلی معرفی کرد؛ چرا که تضادی میان خواسته اسرائیل و وهابیت باقی نمانده است. پس باید به هوش باشیم تا ناخواسته در مسیری قرار نگیریم که با وجود همراه داشتن بسیاری از معیارهای حق و تنها با کمی انحراف، هم‌کاسه و هم‌خواسته با اضدادمان شویم.

به عنوان نکته پایانی باید یادآور شویم که دقت و سختگیری در این اصل به هیچ‌وجه نباید به دعوای سراختلاف سلیقه‌ها تنزل یابد. زمانی که اصول، مسیر و مقصد در تفکر گروه‌های حاضر در جبهه حق یکی است و راهبردها مطابق با نقشه جبهه حق طراحی شده، سلیقه‌های مختلف در راهکارها و تاکتیک‌ها نباید معیار همسنگری‌ها قرار گیرد. این جاست که جذب حداکثری معنا می‌یابد و تضارب آرا بر محور اصول برای یافتن بهترین برنامه مفید خواهد بود. جبهه خودی باید جامع و مانع باشد. نه باید با اختلاف سلیقه در تاکتیک و راهکار به هم‌زمان خود انگ غیرخودی بزینم و نه باید آنقدر تسامح داشته باشیم که به بهانه مبارزه با امپریالیسم، با هر چریک ملحدی دست دوستی دهیم و یا به بهانه اعتدال و تساهل، دست سکولاران و غرب‌گرایان را به عنوان دوست و همراه بشماریم.

سراغ خورده شدن توسط قدرتمندان رفت! این جریان انحرافی که نه ریشه در شریعت و وابستگی به آن دارد و نه انگیزه‌ای برای تغییر وضع موجود و حرکت به سمت بهبود اوضاع، بسیار خطرناک‌تر از دو نگاه قبلی است.

تعرف الاشیاء بأضدادها

حضرت امام (ره) یکی از راهکارهای زیبای منطقی برای شناسایی انحراف و جلوگیری از بازی خوردن در جریان‌های موازی را در بیانی ساده ارائه کرده‌اند: «اگر دیدید دشمن برای شما سوت و کف می‌زند، اگر دیدید از شما تعریف می‌کند، درخود تأمل کنید که راه را کجا اشتباه رفته‌اید.»

این کلام، بیانی همه‌فهم از قاعده شناخت اشیا از طریق اضدادشان است. اگر بخواهیم برای کسی که مفهوم روز را نمی‌داند، روز را معرفی کنیم می‌توانیم بگوییم آن وقت که شب نیست روز است! یا در مقابل سردی، گرمی را مثال می‌زنیم تا مخاطب درک درستی از مفهوم مورد اشاره ما پیدا کند. جریان‌های موازی هیچ‌گاه از حق خالی نیستند بلکه بسیاری از مفاهیم و معیارهای حق را همراه دارند، فقط در برخی موارد، اختلاف‌هایی دارند که بی‌توجهی به آن می‌تواند برای مشاهده‌کنندگان منحرف‌کننده باشد.

وهابیان را فرض بگیریم که به ظاهر در اجرای احکام شخصی اسلام بسیار متعهد و پایبند هستند، نگاهی ظلم‌ستیز دارند و ضمن پایبند بودن به سنت‌های نبوی، در جهاد نیز از جان گذشته هستند. اما آنچه آن‌ها را از جبهه حق جدا می‌کند عملکرد و دشمن‌شناسی است. عملکرد سلفی عضو القاعده با نیروی استشهادی در حزب‌الله لبنان بسیار متفاوت است و همین تفاوت باعث می‌شود که حزب‌الله لبنان در میان مردم و گروه‌های اجتماعی کشور خود و دیگر کشورها دارای محبوبیت بسیار بالایی

و سرگرمی. بسته زندگی مدرن برای انسان‌های ترازش معنویت نیز پیش‌بینی کرده است؛ اما نه عرفان و معرفتی که انسان را وادار به تفکر پیرامون خود کند. عرفان و معرفتی که آدمی را وادار کند اطراف خود را ببیند و وقایع و اعمال را ارزش‌گذاری کند و به یک سری از آموزه‌های نیک و بد برسد، مطابق میل غرب نیست. اخلاق و عرفانی که براساس آن، لذت‌های جامعه مدرن تحریم شود، برای کمپانی‌های بزرگ سرمایه‌داری پول‌ساز نیست.

اخلاق مورد نظر جبهه استکبار در ابتدا فارغ از دستورالعمل‌های سلبی است و محدودیت‌های فردی و اجتماعی چندانی برای انسان فراهم نمی‌کند. هیچ حماسه‌ای از دل این عرفان‌ها نباید بیرون بیاید. از نگاه عرفان‌هایی مانند بودا و دالایی لاما، هیچ ظلمی در این دنیا وجود ندارد و هیچ ظالمی نیست که شما بتوانید و بخواهید بر سرش فریاد بکشید. همه چیز نیک و خوب است! میش باید به خورده شدن توسط گرگ تن دهد؛ چرا که طبیعت، او را این‌گونه غذای گرگ تعیین کرده است. هیچ ظلم‌ستیزی و آیین اخلاقی در این مدل عرفان‌ها وجود ندارد. معنویت سرآپا آزاد را برای انسان مدرن به ارمغان خواهند آورد که مانع تفکر است و به نوعی تخدیر تفکر هم به شمار می‌آید.

این نوع عرفان کاذب، بسیار خطرناک‌تر از نگاه متحجرانه به دین است. اگر در نگاه‌های متحجرانه به دین در مسیحیت کلیسا قبل از رنسانس و گروه‌هایی شبیه صوفیه و درویشیسم در ایران، همه دردهای انسان بنا بر تقدیر و مشیت الهی است و باید به سختی تحمل کرد تا منجی بیاید و همه چیز را درست کند، در نگاه عرفان سکولار باید از این درد و رنج لذت برد، به این سنت تاریخی تن داد و با شوق به